

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

سید هاشم سدید  
۱۳ اکتوبر ۲۰۱۵

## تأملی بر ترهات یک "استاد زبان"

قسمت دوم

هر چند در نوشته پیشین به چگونگی و چیستی نقد ادبی با ذکر این عبارت: «نقد ادبی بدون تعیین ارزش ادبی یک اثر، از لحاظ هنری و ادبی، اصلاً نقد خواننده نمی شود» اشاره کردم، ولی با در نظر داشت این واقعیت که این عبارت شاید برای برخی از خوانندگان گرامی چندان مفهوم نخواهد بود، می خواهم در این قسمت به گونه مفصل تر صحبت کنم. نقد همانگونه که گفته شد ارزیابی یک اثر از جهات گونه گون است. وقتی که اثر ادبی باشد، روشن است که نقد هم باید ادبی باشد. در این جا شاید پرسیده شود که ادب و نقد چیست. سؤال خوبی است، زیرا تا وقتی معنی یا مفهوم ادب و نقد را ندانیم، شاید به درک مفهوم نقد ادبی پی نبریم. ادب دارای دو معنی است:

یک) ادب از نظر لفظ، عبارت از آراسته بودن به صفات پسندیده و نیکو و حسن معاشرت و تهذیب نفس، یا رعایت آداب و رسومی است که به مثابه قواعد مورد پسند جامعه درستی و نادرستی رفتار مردم را تعیین می کند (دهخدا). این گونه ادب، آموختنی است؛ همانگونه که لقمان را پرسیدند: «ادب را از کی آموختی؟»، گفت: «از بی ادبان!»  
دو) ادب از نظر اصطلاح است، که به پیروی از قدما ما آن را شامل علمی مثل: خط و قرائت و صرف و نحو و معانی و بیان، آرایه های ادبی و شیوایی و بلاغت در کلام؛ و در شعر، عروض و قافیه و تخیل می دانیم. در این باره بهتر است نگاهی به آنچه دهخدا گفته است، بیندازیم. او در این خصوص می گوید:

«و اما علم ادب یا سخن سنجی در اصطلاح قدما عبارت بوده است از: معرفت باحوال نظم و نثر از حیث درستی و نادرستی و خوبی و بدی و مراتب آن و بعضی علم ادب را چنین تعریف کرده اند که: علم صنایع تعرف به اسالیب الکلام البلیغ فی کل حال من احواله. (جواهرالادب احمد هاشمی ص 8). علم ادب علمی است صنایع که اسالیب مختلفه کلام بلیغ در هر یک از حالات خود بتوسط آن شناخته میشود. تعریف علم ادب بنا بر مسلک قدما شامل اکثر علوم عربیه بوده است و در تعداد علوم ادبیه نیز کلمات قدما مختلفست، بعضی عدد آنها را هشت دانسته و برخی بیشتر. یکی از شعراء، علوم ادبیه را در این دو بیت جمع کرده است:

نحو و صرف و بعده لغة

ثم اشتقاق و قرص الشعر انشاء

كذا المعانی بیان الخط قافية

تاریخ هذا العلم العرب و احصاء

جرجی زیدان مینویسد که علم ادب در اصطلاح علمای ادبیت مشتمل بر اکثر علوم ادبیه است از قبیل: نحو، لغت، تصریف، عروض، قوافی، صنعت شعر، تاریخ و انساب. و ادیب کسی است که دارای تمام این علوم یا یکی از آنها

باشد و فرق مابین ادیب و عالم آن است که ادیب از هر چیزی بهتر و خوبترش را انتخاب مینماید و عالم تنها یک مقصد را گرفته در آن مهارت مینماید بعضی گویند اصول علم ادب عبارت است از: لغت، صرف، اشتقاق، نحو، معانی، بیان، عروض، قافیه، و فروع آن عبارت است از: خطه، قرض الشعر، انشاء، محاضرات، تاریخ. و فن بدیع را ذیل و تابع معانی و بیان شمرده اند.

ادب درس و ادب نفس: باید دانست که آنچه در تعریف علم ادب ذکر شد راجع به «ادب درس» میباشد که آنرا ادب اکتسابی نیز مینامند زیرا بدرس و حفظ و نظر کسب میگردد. و اما ادب نفس یا ادب طبعی، بعضی آنرا چنین تحدید کرده اند که ادب طبعی عبارت است از اخلاق حمیده و صفات پسندیده ای که با ذات انسان سرشته شده باشد و مرحوم ذکاءالملک فروغی (میرزا محمدحسین متوفی ۱۳۲۵ ه. ق.) در تاریخ ادبیات خود ادب نفس را به اصطلاح حکما و صاحبان معرفت عبارت دانسته است از دانشهاییکه اسباب کمالات نفسانی شود از قبیل علم بحقایق اشیاء که از آن بحکمت و فلسفه تعبیر نمایند و سایر علوم یا دانشها را ادب درسی نامیده است مثل حساب، هندسه، طب و جغرافیا که دانستن آنها مستقیماً در طریق استکمال و تزکیه نفس انسانی واقع نمیشود هرچند بطور غیرمستقیم و بقول اهل علم، «ثانیاً و بالعرض» به ادب نفس کمک مینماید. و مخفی نماندکه مابین تعریف مرحوم فروغی برای ادب نفس و آنچه از جواهرالادب نقل کردیم ظاهراً کمال مابینت است زیرا فضائل اخلاقی با علومی که موجب کمالات نفسانی میشود بسیار فرق دارد و آنچه بنظر بدوی میآید اینست که فلسفه و حکمت هم جزو ادب آموختنی است «ادب درس». بلی ممکن است ادب درس را دو قسم دانست: یکی آنکه مستقیماً موجب تهذیب اخلاق و قوای فطری میشود و دیگری دانشهایی که بطور مستقیم در این طریق واقع نیست.

این خلدون در مقدمه خود مینویسد که علم ادب مانند سایر علوم موضوع مشخصی ندارد که بحث از عوارض ذاتیه آن بشود و تنها مقصود ازین علم همانا ثمره و فائده آن است که اجاده و مهارت یافتن در دو فن منظوم و منثور باشد و آنچه در طریق حصول این ملکه واقع میشود از قبیل حفظ اشعار و متون ادبیه و نحو و صرف و علم انساب و تواریخ و غیر از اینها از مقدمات این علم محسوب میگردد و از این جهت است که متقدمین از ادبای عرب تعریف این علم را این طور میکردند که: «الادب هو حفظ اشعارالعرب و اخبارها و الاخذ من کل علم بطرف؛ ادب عبارت است از حفظ اشعار و اخبار عرب و بهره یافتن از هر علمی که به اندازه حاجت. بعقیده نگارنده اگر موضوع علم ادب را بنابر طریقه و اصطلاح ادبای باستانی همان دو فن نظم و نثر قرار بدهیم ولیکن با قید حیثیت (از قبیل: مطبوعیت و ناگوارائی در طبع یا خوبی و بدی و درستی و نادرستی و نظایر آنها) و تعریف جواهرالادب را تعریف این علم بدانیم در جامعیت و مانعیت این تعریف (بقول اهل منطق: طرد و عکس) چندان خللی وارد نخواهد آمد و بنابر این آنچه را قدما جزو علوم ادبیه شمرده اند یک دسته داخل مسائل و دسته دیگر جزو مقدمات و مبادی این علم خواهد بود و نظر به ارتباط کاملی که مابین علم ادب و سایر فنون و علوم موجود است هر قدر دایره معارف و علوم وسیعتر میشود بر وسعت محیط علم ادب و ادبیات افزوده خواهد شد و انسب این است که بجای علم ادب، صناعت ادب تعبیر شود.

ارکان علم ادب: ارکان علم ادب چهار چیز است:

اول قوای فطری عقلی و آن پنج چیز است: ذکاء، خیال، حافظه، حس، ذوق. دویم قوانین و اصول نظم و نثر و حسن تألیف و انواع انشاء و شعر و فنون خطابه. سوم مطالعه تصانیف بلغا و تتبع وافی در جزئیات آنها. چهارم کثرت ارتیاض و تدریب در سبکهای ادبای قدیم و تاسی بفضحا و بلغا در حل و عقد نظم و نثر. (تاریخ ادبیات ایران تألیف جلال الدین همائی ج ۱ صص ۲ - ۸): بی اجری و مشاخره درس ادب و علم دارد [ابوحنیفه]. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۲۷۷). زوزنی ... یگانه روزگار بود در ادب و لغت و شعر. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۳۶۷). ادیب خویش را... امیر مسعود گفت عبدالغفار را از ادب چیزی بیاموز وی قصیده ای دو سه از دیوان منتبئی و قفانیک مرا بیاموخت.

(تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۲۹۱). او مردیست در فضل و علم و عقل و ادب یگانه روزگار. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۲۴۲). اما بازار فضل و ادب و شعر کاسدگونه میباشد. (تاریخ بیهقی ص ۲۷۶). ما را صحبت افتاد با استاد ابوحنیفه اسکافی و شنوده بودم فضل و ادب و علم وی سخت بسیار. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۲۷۶). روزی در مجلس شراب بودیم و در ادب سخن میگفتیم حدیث نظر رفت خوارزمشاه گفت: همتی فی کتاب انظر فیه و وجه حسن انظر الیه و کریم انظر له. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۶۸۳). و یگانه روزگار بود در ادب و لغت و شعر. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۱۲۱). «- لغت نامه دهخدا- جلد اول صفحه ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶- چاپ اول از دوره جدید پائیز ۱۳۷۲- انتشارات روزنه. [نقل قول دهخدا ویراستاری نشده است- پ]

و اما نقد در یک نگاه مختصر عبارت از تحلیل و ارزیابی جامع از یک اثر است، خواه بزرگ و خواه کوچک، برای مشخص و معین کردن معایب و محاسن آن.

حال با توضیحاتی که داده شد، باید بدانیم که نقد ادبی یعنی ارزیابی و تحلیل یک اثر با استفاده از تمام نکاتی که در بالا بدان اشاره شد، یعنی ارزیابی یک اثر از نگاه قوانین و اصول نظم یا نثر، حسن تألیف، انشاء، عقد نظم یا نثر و غیره برای نشان دادن هنرهای خیالی یا حقیقی موجود، اما پنهان در یک نوشته. یا ذکر جزئیات یک مطلب که نویسنده خواسته به خاطر حفظ زیبایی اثر به بیان آن بپردازد، یا توضیح زیبایی های کلامی که نویسنده آن ها را با ذوق و خلاقیت هنری و آشنائی کامل به زبان به کار برده است و...

نویسنده ها، به خصوص نویسنده های تازه کار که معمولاً با فن نویسندگی آشنائی کامل ندارند، در برخی موارد قادر نیستند مطالب را به سادگی یا به زیبایی و لطافت و دقت لازم توصیف، یا توضیح کنند. به خلاف این ها، نویسنده های مشهور و معروف که هم تجربه نویسندگی بیشتر و بهتر دارند و هم استعداد و خلاقیت و نبوغ، هم با باریکی ها و ظرافت های زبان به طور کامل آشنا هستند، هم محیط و مردم را بیشتر و بهتر می شناسند و هم لجام قلم را با اطمینان در دست دارند، تمام نکات و لطایف داستان را با توانائی و تیزنگری و با دقت یک نقاش ماهر به تصویر می کشند. کار نویسنده بیان و توضیح و توصیف احساسات و رویداد ها و عواطف و چگونگی صحنه ها و اشخاص در داستان است و کار منتقد ارزیابی و تحلیل این که نویسنده چقدر در بیان این مسائل با ظرافت و زیبایی و لطافت موفق یا ناموفق بوده است.

منتقد باید بنویسد که چرا توصیف نویسنده از شخصیت اصلی داستان در فلان جا، بجا و زیبا و مستدل و دلپذیر بوده و در جای دیگری، مثلاً توأم با احساسات یا نظرسطحی و گذرا! در توصیف فلان صحنه اغراق نموده و در تعریف فلان کس یا بهمان کار بیش از حد بخل یا خست به خرج داده یا از سخاوت و دریادلی غیرضروری کار گرفته است. نه تنها این، که نویسنده باید بنویسد که آن صحنه ها را چگونه و با کدام الفاظ و به چه پیمانه ای باید ترسیم می کرد؛ و چرا؟ نقد این نیست که تنها گفته شود این اثر خوب است یا بد و قابل خواندن است یا قابل خواندن نیست. یک اثر را یکسره خوب و بد گفتن به هیچ وجه نقد نیست، زیرا هیچ نوشته ای نیست که به کلی عاری از زیبایی و حسن باشد؛ همانطور که هیچ نوشته ای از آغاز تا انجام نمی تواند بدون عیب باشد.

در کتاب داکتر صاحب "ارغند" (چون من کتاب را نخوانده ام، زیاد چیزی گفته نمی توانم) اگر از روی همان چند ضرب المثلی که آقای "هاشمیان" آن ها را در نقد خویش آورده است، قضاوت شود، اشتباهات بیشتری باید در کتاب وجود داشته باشد. اگر این اشتباهات ناشی از غفلت و بی غوری آقای "هاشمیان" نباشد، منتقد باید بدان ها می پرداخت. کار برد زبان کتاب و زبان گویش در عین جمله ای که به زبان گفتاری ترتیب شده است، به گونه مثال، یکی از مسائلی است که منتقد بدان توجه لازم مبذول نداشته است. به طور نمونه:

- "چطور نان مفت... حرف "ر" در این جا اضافی است!

- آوردن کلمه "پهلو" در ضرب المثل "ده او پهلو خو نمی شه، که قبر غیثه درد بگیره"، که باید "پالو" نوشته می شد.

- "از زور کاکا اس، که انگور ده تاکها اس." صورت درست آن: "از زور کاکاس که انگور ده تاکاس."

- آوردن حرف ربط "هم"، در ضرب المثلی "اگه ولی نیس، خالی هم نیس"، که باید "خالیاَم" نوشته می شد.

- ضرب المثل "سوزن ده جان خود، جوالدوز ده جان دیگه ها" هم اشتباه نوشته شده است. صورت درست آن باید چنین باشد: "سوزنه بجان خود بزن و جوالدوزه بجان مردم." علاوه بر این در این ضرب المثل هم، حرف "هم" که به شکل نوشتاری نوشته شده است، صحیح نیست. این حرف در زبان گفتاری ضرب المثل باید به شکل "دِگا" نوشت شود. همچنان "سوزن" باید "سوزنه" نوشته شود.

- "کی را زور داد که ظلم نکد، کی را زر داد که سود نخورد"، هم دارای دو اشتباه است: یک) حرف "را" باید "ره" نوشته می شد؛ و دوم) آوردن "کامه" به جای "او". شکل دقیق این ضرب المثل این طور است: "کی ره زور داد که ظلم نکد و کی ره زر داد که سود نخورد!"

به هر صورت، اگر این اشتباهات (و اشتباهات دیگر که من نخواستم با ذکر آن ها خاطر خوانندگان گرامی را ملول سازم) از داکتر صاحب "ارغند" باشد، منتقد باید آن ها را از روی مسؤولیت جزء معایب نوشته به حساب می آورد. و اگر اشتباه از سوی خود شان واقع شده است، ایشان باید در قدم اول با دقت و احتیاط کامل با آنچه از آن کتاب نقل نموده اند، بر خورد می کردند؛ و در قدم دوم، کسی که مرتکب چنین اشتباهاتی می شود، چه گفته به خود حق می دهد که مسؤولیت یک امر بزرگی چون تدوین لغتنامه ای را متقبل شود؛ و چگونه این مسؤولیت را به سر خواهد رساند؟؟

شاگردان شان که از خود شان بدترند، زیرا هنوز یاد نگرفته اند که خُلد را "خُلد" تلفظ و نوشته می کنند، نه "خلد"؛ و آنچه را که این شاگرد دانا و توانا و با معرفت "دایعه" نوشته می کنند، در اصل "داعیه" است، نه دایعه.

شاید "دایعه" صورت نوشتاری لفظ داعیه فارسی ایرانی در زبان دری باشد، که نویسنده خواسته آن را به رخ ایرانیان بکشد؛ و ما از دنیا بی خبران آن را نمی دانیم!

۲۰۱۵/۱۰/۱۲